

نامه‌ای از یک ملای بزرگ

امروز بسیاری از جوانان ما اعتنائی به‌علم و ملاما و پیشوایان روحانی سابق ندارند و عموماً آنها را مردمی خشک و بی‌ذوق و کوتاه فکر تصور می‌نمایند در صورتی که چنین حکم و داوری ابداً عمومیت ندارد و با مختصر مراجعه باحوال و اعمال و اقوال علمای قرنهای اخیر آشکار می‌گردد که بعضی از آنها در حقیقت از همان کسانی بوده‌اند که شعرای ما آنها را «صاحب‌دل» و حافظ بالخصوص آنها را «رند» و گاهی «زیرک» می‌خوانده و در واقع آنها را مظهر کمال میدانسته است و هنگامی که از ذوق و دورنگی و فریب آن دسته از ملاما که در حقیقت فرموده «چون بخلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» کاربرد استخوانش می‌رسیده است بصد زبان آرزو می‌کرده که از صحبت رندی برخوردار باشد و با «دویار زیرک» و ازباده کهن دومی، کتاب بدست در گوشه چمنی لمیده لحظه‌ای چند از نعمت و لذت فراغت خاطر برخوردار باشد. داستان ذیل که یکی از قصه‌ها داستانهائی است که در تأیید ادعا می‌توان نمونه فرار داد تا حدی می‌رساند که بعضی از علمای مانا چه اندازه رندوزیرک و بقول فرنگیها «سویبیل»^۲ بوده‌اند. این داستان را راقم این سطر در کتاب «قصه فسه‌ها» که در واقع نقل مطالب گوناگونی است از کتاب گرانهای «قصص العلماء» آورده است و اینک در اینجا نیز می‌آوریم:^۳

عین عبارت «قصص العلماء» ازین قرار است:

«شخصی از تلامذه آخوند ملاعلی نوری سؤالی نوشته و آن بزرگوار داد که چه معنی دارد این سطر حافظ که گفته «می‌دوساله و ممشوق چارده ساله الخ» چون عرفاء می‌گویند که مقصود حافظ از محبوب چهارده ساله بیستمبر است که در جهل سالگی مبعوث شد و مراد از چهارده نیز چهار بارده است که جهل میشود. آخوند ملاعلی در جواب چنین نوشت:

«نور هر دو چشم من معنی می‌دوساله آن شرابی است که دوسال مانده باشد و اهل نشئه گویند که تأثیر چنین شرابی بیشتر از شرابهای دیگر است و مراد از «چارده ساله» امردی است که بسن چهارده رسیده باشد و بر پشت لب اوسبزه زار شده باشد و اهل ذوق گویند که با چنین امردی صحبت داشتن لذت است و حافظ غیر ازین معنی راقصند نکرده است و آنچه عرفاء توجیه و تأویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ است»^۴.

ازین قبیل سخنان و گواهیها از علما و ملامای بنام زیاد نقل شده است و جمع آوری آنها خود نه تنها لذت بخش خواهد بود بلکه کمک شایانی هم بروشن ساختن تاریخ تحولات فکری در قرون اخیر در ایران بشمار خواهد آمد.

۱- درباره معانی «رند» در دیوان حافظ مقاله تحقیقی جامعی بقلم آقای دکتر محمود هومن سابقاً در یکی از شماره‌های مجله «دریا» منطبعه شیراز که بدبختانه دولت مستعجل بود و دوامی پیدا نکرد و خدا بخواد که روزی باز زندگی را از سر بگیرد بطبع رسیده است. ۲- Subtil

۳- قصه فسه‌ها، طهران، ۱۳۲۰ هجری شمسی (ناشر: بنگاه پروین) ۴- «قصه فسه‌ها» صفحه ۷۳ و ۷۲.

اکنون که وارد درین مرحله شده ایم آیا عیبی خواهد داشت که قبل از رسیدن بموضوع اصلی این گفتار باز شواهدی در تأیید رندی و ذوق وزیر کی بعضی از ملاهای خودمان در اینجا نقل نمایم (با حفظ عین عبارات صاحب «قصص العلماء»):

۱- وقتی یکی از اعیان دولت از شریف العلماء که در سنه ۱۲۴۵ یا ۱۲۴۶ برحمت ایزدی پیوست سؤال نمود که صاحب «مثنوی» را چه مذهب است، آیا کافر است یا نه. در جواب گفت که مذهب او را میدانم لیکن یک بیت او را است که بسیار خوب گفته و آن این است که:

اهل دنیا از کمین واز مهین
لمن الله علیهم اجمعین

۲- در سالی که شیخ جعفر نجفی از شهر علمای شیعه را گذار بشهر رشت افتاد، مردم شهر خواستند نماز را با آن جناب بجماعت بگذارند. مساجد شهر کم وسعت بود و وفا بجمعیت ننمود. پس در میدان شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش نمودند که موعظه نماید. شیخ فرمود که فارسی کم میدانم. پس اصرار از حد گذراندند و شیخ بر منبر برآمد و فرمود: «ایها الناس، همه میمیرید و شیخ هم میمیرد، پس فکر آخرت نمائید. ایها الناس، رشت شما مانند بهشت است، چه در بهشت قصور است و در شهر رشت هم قصور عالیه هست و بوستانهایی که در آن نرها موجود است. در بهشت حورالعین در نهایت حسن و جمال میباشد زنان رشت نیز مانند حورالعین هستند در کمال و جاهت. در بهشت غلمان باشد و همچنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته شده است و همچنین است در رشت که هیچکس نماز و روزه و عبادات بجای نمیآورد».

بدیهی است که علمای ساده لوح و متمصب و ملاهای ریاکار و حقه باز هم زیاد بوده اند و ساده لوحی و زود باوری میرزا محمد تنکابنی مؤلف همین «قصص العلماء» که ذکر آن گذشت با آنکه بالاتر دیدن مردم با علم و فضلی بوده بانداز ما است که گاهی موجب تعجب و حیرت میگردد. اکنون میرسیم بموضوع این مقاله یعنی «نامه ای از یک نفر ملا». نامه ایست که ملاعلی نوری به میرزای قمی نوشته و صاحب «قصص العلماء» آنرا نقل کرده است و چنانکه لابد میدانید این هر دو از ملاهای بسیار مشهور و دارای مقام و مرتبه عالی میباشد.

نامه ملاعلی نوری با تغییرات جزئی املائی چنانکه در «قصص العلماء» آمده ازین قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور بموقف عرض واقف آنحضرت سعادتمند گنجور میرساند که کثرالله تعالی فی سبیلہ اعوانه و انصاره و عظام الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره از پس عرض دعای معری از ربا عرضه میدارد که هر چند

جام جهان ناست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست اما حقاً و بعز الله تعالی که خدا آگاہ و گواه حال ایشمخالصت اکتناه و شامل ایشمقال صدق اشتمال است که این عقیدت سکال در ثمال نظر بس آن صاحب عدیم المثال مثال سلمان نسبت با بسال است.

غافل مشواز حال من بی سرو سامان من با تو چنانم که بابسال سلامان
 مشتاقم و دورم ، غم جانکاهم ازین است مشتاق تورا دور از زندان هم ازین است
 والطور و کتاب مسطور که پور عمر آن دوران مخالفت دستور عمر هاست که موسی آسا
 طالب خدمت آن شعیب ازعیب معری میباشد هر چند بطور طلب در عین احتیاج میباشد
 بغیر از کتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمیآید پس در اینصورت از جانب هیولای ناقابل
 کوشش بیحاصل و بیصورتی است . «هم مگر لطف شما بیش نهد کامی چند»
 تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد
 البته بدستور سال گذشته امسال نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر رخ تهیه
 اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتبت گشوده ام الموانع مسماة بی بی سعادت نظر بحب
 فرزند و مهر مادری راضی نگردیده ممانعت نموده و ابوالصیر بابا سعادت ۲ که شهریار
 مصر مساعدت بود از بیطالعی در میان نبود پس ظاهراست که پسری بدر خاک بر سر است
 چه عرضه دارد که :

«مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد کز دست بخواهد شد پایان شکیمیائی
 پس ای صاحب همه کس :

یا من ناصبور را سوی خود از وفا طلب یا تو که یاک دامنی صبر من از خدا طلب
 اگر چه صبوری را مامارزه با دوری نباید او شکیمیائی تاب مقاومت مشتاقی نیارد که در
 مثال آن بیر پروانه شعله شمع رانکه داشتن و از پرنیان دم آتش سرکش گرفتن است و
 گفته اند :

بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است این که پرنیان نکند شعله را نگهداری
 و لیکن چه چاره که در یک رشته عجب در سفته اند که
 «صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست چاره عشق احتمال ، شرط محبت وفاست»
 فالماور معدور ، بچشم

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم
 که الامور مهونه باو قانها ، علی المعجاله چند مسأله در نوشته علی حده صورت تحریر یافته
 بضمیمه عریضة المخالسه بمصوب عالی جناب قدسی القاب ، زبیده الاطیاب ، فدیوة الاحباب ،
 قرة عین اولی الالباب ، عمدة العلماء العظام ، اسوة الفضلاء الکرام ، علام فهام مولانا ملا
 الاصدقاء آخوند ملا محمد علیا نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب
 افاضت جوانب آن مرشد کامل در کیفیت عمل در باب آنها اجازت و رخصت حاصل
 نماید اگر چه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه نسخه «مرشد العوام» در بعضی از آنها
 رأی ان مطالع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از برکت آن گشوده اند اما افاضت
 تازه را فایده بی اندازه است . حقیقت مطلب ازین در سرو زحمت استاد در عمل برای
 قمر اعتلاء آن سپری مرحمت است «همه گوشیم تا چه فرمائی»

روا بود همه خوبان آفرینش را که پیش صاحب مادست در کمر گیرند

۱- چنین است در متن کتاب و معنی درست بدست نیامد . ۲- چنین است در متن و معنی
 درست معلوم نگردید .

چه جای آنکه چون من بنده زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت و چون کافر
مفلسیم و چون قحبه زشت

بعد از یاری حضرت باری بمددکاری دوستان خدا علی الخصوص بدستگیری دعاء استجاب
آن صاحب دوستداران امیدواری حاصل

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان يك خوشه بیخشدند که ما تخم نکشتم
باری از الطاف ملاذالاشراف چشم نمنا دارد که بزودی در ذیل هر يك از اسئوله قلمی
داشته بمصحوب کس معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار مخالفت مشمار افزوده
خواهد شد ، بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج میباشد و چشم بر راه است که
نسخه فرشدالموام، صحیحی بمقابله رسیده در نزد سرکار یافت شود و پردرکار نباشد
بجهت مخلص خود بفرست که عین مخلص نوازی است :

دایم گل این بستان شاداب نماید در باب ضعیفان را در وقت توانائی

اگرچه از قراری که مسموع میشود بوستان و باغ آن صاحب دوستان نیز در این اوقات
بسان باغ خزان است ، امید که نسیم عنبر شمیم گلستان غیبی لاریبی دفاع جان ایشان
معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات ملکی
ملکات آن مطاع آفاقاً ناگشوده آید ، پریشانی ظاهری در ماده چون نوظاهری پر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خواطر است .

زلف آشفته او موجب جمعیت ماست . چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد
زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات با ارسال تعلیقات و ارجاع خدمات یکجتهی
دلالات موجبه المباهات از جانب آن صاحب شریف المناقب میباشد . الباقي ابامه العالی .

اکنون آیا میتوان منکر شد که نویسنده چنین نامه ای که در هر سطر و هر جمله آن عطر
صفا و پاکدلی و خلوص بمشام جان میرسد و آنچه مضامین لطیف و ابیات مناسب و با حال آورده
است شخص با ذوق و صاحب دل و جان پروری بوده است و آیا مانباید بوجود چنین اشخاصی مباهات
نمائیم و امثال آنها را از منبع فیض یزدانی خواستار باشیم و آیارواست که از راه بی خبری و جهل
و غفلت خشک و تر را باهم سوزانده بکلم دشمن و بدخواه این قبیل وجودهای فیاض باشیم و نام آنها
را بحفارت و تمسخر یاد نمائیم .